

بحث ما پیرامون ادله مشروعیت بورس بود که ۴ دلیل بیان شد.

دلیل پنجم: اختلال نظام

این دلیل نیز همانند دلیل چهارم، قاعده‌ی ثانویه‌ی ای است که تنها در شامل شخصیت‌های حقوقی‌ای که در عالم خارج موجود هستند، می‌باشد و برای اثبات مشروعیت هر شخصیت حقوقی‌ای ولو هنوز موجود نشده باشد، مفید نمی‌باشد.

تقریب دلیل:

مقدمه اول: در حال حاضر زندگی بشر بسیار وابسته به اشخاص حقوقی است به طوری که اگر این اشخاص حقوقی، اعتبار شرعی نداشته باشند، زندگی مردم مختل می‌شود و معاش مردم دچار مشکل می‌شود.

مقدمه دوم: شارع مقدس اختلال نظام را قبول ندارد فلذا برای جلوگیری از به وجود آمدن اختلال نظام، این اشخاص حقوقی را مشروع می‌داند.

نتیجه: پس بورس هم که شخصیت حقوقی است و در حال حاضر زندگی مردم به آن وابسته شده و از عدم مشروعیتش اختلال نظام، لازم می‌آید، مشروع است.

به عبارت دیگر:

از لزوم اختلال نظام در اثر عدم اعتبار اشخاص حقوقی موجود، کشف می‌کنیم که اشخاص حقوقی موجود مشروع می‌باشند. اما باید توجه داشت که این دلیل تنها اشخاص حقوقی موجود را شامل می‌شود و برای مشروعیت اشخاص حقوقی تازه تأسیس نمی‌توان به آن تمسک کرد چون از عدم اعتبار این تازه تأسیس اختلال نظامی لازم نمی‌آید.

اشکال

عامل اصلی این اختلال نظام خود ما هستیم نه شارع و اگر ما به این مقدار خودمان را وابسته به اشخاص حقوقی‌ای که مشروعیت‌شان ثابت نیست، نمی‌کردیم، از عدم مشروعیت اشخاص حقوقی دچار این مشکلات نمی‌شدیم، پس ما نباید خودمان را وابسته می‌کردیم و حال که خودمان این مشکل را برای خودمان ایجاد کرده‌ایم، تبعات آن نیز متوجه خود ماست و دلیل اختلال نظام شامل این جا نمی‌شود، مثل دلیل لا ضرر که اگر کسی خودش عمداً اقدام بر ضرر کند، این دلیل شامل او نمی‌شود.

جواب

قبول داریم که کسانی که از روی آگاهی به عدم مشروعیت شخصیت حقوقی، بدون بررسی از مشروعیت آن‌ها، این اشخاص را تأسیس و سبب ترویج آن بین مردم شدند، خود مقصر این اختلال نظام هستند و مسئول هستند ولی نوع مردم این گونه نبوده است که با علم به عدم مشروعیت این اشخاص حقوقی، با آن‌ها وارد معامله بشوند بلکه اکثر مردم از بحث مشروعیت غافل بودند و از روی جهل به این مسائل، زندگی خود را وابسته به این اشخاص کرده‌اند یا حتی اصلاً شبهه‌ای در مورد مشروعیت این امور به ذهن‌شان هم نرسیده بوده، فلذا نمی‌توان گفت که خود مردم مقصر در این وابستگی بوده‌اند فلذا اثر عمل‌شان بر عهده خودشان می‌باشد، بلکه می‌گوییم چون مردم از روی جهل و غفلت دچار این وابستگی شده‌اند و در حال حاضر اگر این اشخاص حقوقی مشروع نباشند، زندگی‌شان مختل می‌شود، فلذا شارع این‌ها را

دلیل ششم: ولایت فقیه

به فرض ما هیچ دلیلی بر اعتبار و مشروعیت بورس و اشخاص حقوقی نداشتیم، از راه تقنین یا همان ولایت فقیه مشروعیت تمام اشخاص حقوقی را تصحیح می‌کنیم.

این مسئله بسیار مهم و محوری است و مبنا و پیشفرض ما در این بحث پذیرش ولایت فقیه و تمام بودن ادله آن است، حال بنا بر این مبنا، در مقام بایستی بحث کنیم:

مقام اول: بحث کبروی یعنی آیا با توجه به ادله ولایت فقیه، ولی فقیه چنین حقی دارد که خودش مستقیماً به واسطه‌ی قانون‌گذاری یا به واسطه‌ی کارگذارانش، به اشخاص حقوقی اعتبار بدهد یا نه؟

مقام دوم: بحث صغروی یعنی آیا ولی فقیه، چنین کاری کرده است که اشخاص حقوقی را معتبر بگرداند؟

حال قبل از هر چیز روایت مورد نیاز در این بحث را بررسی می‌کنیم و سپس تقاریب مختلف برای این دلیل را بیان می‌کنیم. مهمترین دلیل در بحث ولایت فقیه که با بحث ما هم مرتبط است، دو دلیل است که یکی از این همان مقبوله عمر بن حنظله است.

بررسی مقبوله عمر بن حنظله

قسمتی از آن که برای بحث ما لازم است در باب ۱۱ از صفات قاضی وسایل، نقل شده است و همچنین در باب قضاء، حکومت، تعارض و ترجیح این روایت مورد استناد فقهاء قرار گرفته است.

محمَّد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن محمد بن عیسی عن صفوان بن یحیی عن داود بن الحصین (یا الحصین) عن عمر بن حنظلة قال: سألت أبا عبد الله ع عن رجلین من أصحابنا بینهما منازعة فی دین أو میراث فتحاكما إلى السلطان وإلى القضاة أ یحل ذلك قال من تحاکم إلیهم فی حق أو باطل فإنما تحاکم إلی الطاغوت و ما یحکم له فإنما یأخذ سحتاً و إن کان حقاً ثابتاً له لأنه أخذہ بحکم الطاغوت و ما أمر الله أن یکفر به قال الله تعالی یریدون أن یتحاكموا إلی الطاغوت و قد أمروا أن یکفروا به - قلت فکیف یصنعان قال ینظران من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف أحكامنا فلیرضوا به حکماً فإنی قد جعلته علیکم حاکماً فإذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فإنما استخف بحکم الله و علینا رد و الراد علینا الراد علی الله و هو علی حد الشکر بالله الحدیث.

بررسی سندی

محمَّدون ثلاث (مرحوم کلینی، مرحوم صدوق، شیخ طوسی) این روایت را نقل کرده‌اند.

سند مرحوم کلینی:

۱. وسائل الشیعة؛ ج ۲۷؛ ص ۱۳۶

۲ (۱) - النساء ۴ - ۶۰.

۳. وسائل الشیعة؛ ج ۲۷؛ ص ۱۳۶.

محمد بن يعقوب عن محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن محمد بن عيسى عن صفوان بن يحيى عن داود بن الحصين (يا الحصين) عن عمر بن حنظلة

٢

سند شيخ طوسی:

رواه الشيخ بإسناده عن محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين بن شمون عن محمد بن عيسى تا آخر.
وهمچنین بإسناده عن محمد بن علي بن محبوب عن محمد بن عيسى تا آخر همان سند مرحوم کلینی .

٣

٤

سند مرحوم صدوق:

باسناده عن داود بن الحصين (يا الحصين) عن عمر بن حنظلة .

٥

مهمترین بحث و مناقشه سندی در مورد «عمر بن حنظله» است.

دو قول داریم:

۱. ایشان توثیق خاص ندارد فلذا ثقه نیست و مقوله بودن این روایت تنها در حدّ یک ادعا است چون مشخص نیست که همه فقها به این روایت عمل کرده باشند فلذا این روایت غیر معتبر است.
۲. هر چند توثیق خاص ندارد ولی وجوه عدیده‌ای دال بر وثاقت او هستند، که برخی از آنها عبارت است از:

وجه اول برای اثبات وثاقت «عمر بن حنظله»: از اصحاب امام صادق (علیه السلام) بودن

✓ مقدمه اول: ایشان از اصحاب امام صادق (علیه السلام) می‌باشند.

٧

✓ مقدمه دوم: ابن شهر آشوب در المناقب و شیخ مفید در الارشاد آورده اند که:

اصحاب حدیث، ۴۰۰۰ نفر از روات از امام صادق (علیه السلام) را با اینکه از مذاهب مختلف بوده‌اند، از ثقات شمرده‌اند.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۶۷

۲. وسائل الشیعة؛ ج ۲۷؛ ص ۱۳۶.

۳ (۲) - التهذیب ۶ - ۲۱۸ - ۵۱۴.

۴ (۳) - التهذیب ۶ - ۳۰۱ - ۸۴۵.

۵. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص: ۸

۶. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)؛ ج ۴؛ ص ۲۴۷:

ینقل عنه من العلوم ما لا ینقل عن أحد و قد جمع أصحاب الحدیث أسماء الرواة من الثقات علی اختلافهم فی الآراء و المقالات و كانوا أربعة آلاف رجل.

۷. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ ج ۲؛ ص ۱۷۹:

وَ كَانَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَ مِنْ بَيْنِ إِخْوَتِهِ خَلِيفَةَ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَ وَ وَصِيَّهُ وَ الْقَائِمَ بِالْإِمَامَةِ مِنْ بَعْدِهِ وَ بَرَزَ عَلَيَّ جَمَاعَتُهُمْ بِالْفَضْلِ وَ كَانَ أَتْبَهُهُمْ ذِكْرًا وَ أَعْظَمَهُمْ قَدْرًا وَ أَحَبَّهُمْ فِي الْعَامَّةِ وَ الْخَاصَّةِ وَ نَقَلَ النَّاسُ عَنْهُ مِنَ الْعُلُومِ مَا سَارَتْ بِهِ الرُّكْبَانُ وَ انْتَشَرَ ذِكْرُهُ فِي الْبُلْدَانِ وَ لَمْ يُنْقَلْ عَنْ أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ الْعُلَمَاءُ مَا يُنْقَلُ عَنْهُ وَ لَا لَقِيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ مِنْ أَهْلِ الْأَثَارِ وَ نَقَلَةَ الْأَخْبَارِ وَ لَا تَقَلُّوا عَنْهُمْ كَمَا تَقَلُّوا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ فَإِنَّ أَصْحَابَ الْحَدِيثِ قَدْ جَمَعُوا أَسْمَاءَ الرُّوَاةِ عَنْهُ مِنَ الثَّقَاتِ عَلَيَّ اخْتِلَافَهُمْ فِي الْأَرَاءِ وَ الْمَقَالَاتِ فَكَانُوا أَرْبَعَةَ أَلْفٍ رَجُلٍ

حال دو تقریب برای اثبات وثاقت عمر بن حنظله طبق این وجه داریم:

• **تقریب اول:** عمر بن حنظله که یکی از اصحاب است و ابن شهر آشوب و شیخ مفید خبر از وثاقت تمامی اصحاب امام صادق (علیه السلام) نزد اصحاب حدیث، داده‌اند، فلذا عمر بن حنظله، ثقه می‌باشد.

❖ **اشکال به تقریب اول:** این دو بزرگوار فرموده‌اند که همه اصحاب امام صادق (علیه السلام) ثقه‌اند بلکه

فرموده‌اند که ۴۰۰۰ نفر از بین اصحاب، ثقه می‌باشند، از کجا معلوم می‌شود که عمر بن حنظله هم جزء این افراد بوده است، در اینجا تمسک به این سخن تمسک به دلیل در شبهه مصداقیه است.

• **تقریب دوم:** برای این تقریب، علاوه بر دو مقدمه قبلی، مقدماتی را اضافه می‌کنیم:

مقدمه سوم: ابن شهر آشوب بعد از جمله‌ای که در مقدمه دوم بیان شد، جمله‌ای در توضیح آن دارد، ایشان می‌فرمایند که: ابن عقده اسامی این افراد ثقه را جمع آوری کرده است:

ينقل عنه من العلوم ما لا ينقل عن أحد و قد جمع أصحاب الحديث أسماء الرواة من الثقات على اختلافهم في الآراء و المقالات و كانوا أربعة آلاف رجل.

بيان ذلك أن ابن عقده مصنف كتاب الرجال لأبي عبد الله ع عددهم فيه.

مقدمه چهارم: مرحوم شیخ طوسی در مقدمه رجال‌شان می‌فرمایند که: من در کتاب رجال تمام کسانی که ابن عقده ذکر کرده، بیان می‌کنم و سپس اگر موردی مانده بود، ذکر می‌کنم.

و لم أجد لأصحابنا كتابا جامعاً في هذا المعنى إلا مختصرات قد ذكر كل إنسان طرفاً منها، إلا ما ذكره ابن عقده من رجال الصادق عليه السلام، فإنه قد بلغ الغاية في ذلك، و لم يذكر رجال باقي الأئمة عليهم السلام. و أنا أذكر ما ذكره

و آورد من بعد ذلك من لم يورده (یذکره)

وقتی به اصحاب امام صادق (علیه السلام) می‌رسد، ایشان وقتی در لفظ «عین» به عمر می‌رسند، «عمر بن حنظله» را جزء همان چند نفر اول ذکر می‌کند.

سپس در آخر چندین اسم را بدون ترتیب، نقل می‌کنند که مشخص می‌شود افرادی است که در کتاب ابن عقده نبوده است.

فلذا طبق شهادت و وعده خود شیخ طوسی در مقدمه‌اش اثبات می‌شود که «عمر بن حنظله» جزو همان کسانی است که ابن عقده در کتابش، از اصحاب امام صادق (علیه السلام) شمرده است و ابن شهر آشوب فرموده‌اند این ۴۰۰۰ نفر از اصحاب، نزد اصحاب حدیث ثقه‌اند.

نتیجه: نه تنها یک نفر - ابن عقده - بلکه اصحاب حدیث - قدمای ما - ، «عمر بن حنظله» را توثیق کرده‌اند.

❖ **اشکال به تقریب دوم:** ابن عقده در کتابش ۴۰۰۰ نفر از ثقات اصحاب امام صادق (علیه السلام) را ذکر

کرده است و شیخ وعده داده که تمامی آن‌ها را در کتابش بیان می‌کند ولی وقتی رجال شیخ رجوع

می‌کنیم، می‌بینیم شیخ طوسی تمام اسم‌هایی که در قسمت اصحاب امام صادق (علیه السلام) ذکر کرده‌اند،

حتی با احتساب افرادی که اضافه کرده‌است حدود سه هزار و اندی می‌شوند و به ۴۰۰۰ نفر هم

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)؛ ج ۴؛ ص ۲۴۷.

۲. رجال الطوسی؛ ص ۱۷.

۳. رجال الطوسی، ص: ۲۵۲.

نمی‌رسند؟! پس معلوم می‌شود که این تقریب و این استدلال اشکال دارد.

❖ **جواب:** جواب این اشکال، بسیار واضح است چون در این مورد دو احتمال موجود است:

۱. نسخه کتاب ابن عقده که در اختیار شیخ طوسی بوده است، نسخه کاملی نبوده است و بعضی اسامی در آن موجود نیست، چون شیخ مفید و ابن شهر آشوب بر اساس نسخه ای که از رجال ابن عقده داشته اند، خبر داده‌اند که ۴۰۰۰ نفر را ذکر کرده است.
 ۲. نسخه کتاب رجال شیخ طوسی که به دست ما رسیده است، نسخه کاملی نیست و بعضی اسامی در آن موجود نیست همچون رجال نجاشی که به دست ما رسیده است بعضی قسمت‌هایش سفید است و نقص دارد.
- و این مطلب شما منافاتی ندارد با این مطلب که افرادی که شیخ در رجالش بیان کرده است، جزو رجال ابن عقده باشند و ثقه باشند.

وجه دوم برای اثبات وثاقت «عمر بن حنظله»: ذکر عمر بن حنظله در ابتدای اسناد من لا یحضره الفقیه

مقدمه اول: مرحوم صدوق در من لا یحضره الفقیه روایاتی را از خود عمر بن حنظله نقل کرده است یعنی در کتاب فقیه ابتدای به سند این بزرگوار کرده است.

مقدمه دوم: در رابطه با افرادی که مرحوم صدوق در کتاب «من لا یحضره الفقیه» در اول سند ذکر کرده است و ابتدا به سند آن افراد کرده است، دو مبنا وجود دارد:

۱. این افراد صاحب کتاب بوده‌اند و این روایت را از کتاب او استخراج کرده‌اند، نه اینکه از روایات شفاهی او باشد. (بعید نیست همین مبنا، حق باشد.)
۲. این طور نبوده که این افراد صاحب کتاب باشند. (مبنای مرحوم خوینی)

تقریب اول بر اساس مبنای اول:

اگر ما مبنای اول را بپذیریم، می‌توان عمر بن حنظله را توثیق کرد، به این صورت که:

مرحوم صدوق در مقدمه‌اش می‌فرماید:

وَجَمِيعُ مَا فِيهِ مُسْتَخْرَجٌ مِنْ كُتُبٍ مَشْهُورَةٍ عَلَيْهَا الْمُعَوَّلُ وَإِلَيْهَا الْمَرْجِعُ

یعنی همه روایاتی که من در این کتاب آورده‌ام، از کتاب‌های مشهوری که مورد اعتماد فقها و مرجع فقها بوده است، می‌باشد.

پس کتاب عمر بن حنظله هم که صدوق از آن روایت ذکر کرده است، از کتب مشهوری است که مورد اعتماد فقها و مرجع فقهاست.

و اگر کتابی مرجع فقها بود و مورد اعتماد فقها بود، معنایش این است که خود صاحب کتاب نیز ثقه است، چون معنا ندارد کسی مورد اعتماد و ثقه نباشد ولی کتابش مورد اعتماد و مرجع باشد.

❖ **اشکال:** شما می‌فرمایید معنا کتاب معتبر و مورد اعتماد این است که صاحب کتاب هم ثقه بوده است ولی

۱. البته روایت مورد بحث را مرحوم صدوق در فقیه، از داود بن الحصین نقل کرده است.

۲. همانطور که شیخ در تهذیب و استبصار ابتدا به نام کسانی کرده است که صاحب کتاب بوده‌اند و این مطلب را در مقدمه مشیخه‌اش بیان می‌کند.

۳. من لا یحضره الفقیه ؛ ج ۱ ؛ ص ۳

این مطلب با کتاب «التکلیف» که صاحبش شلمغانی است، نقض می‌شود، زیرا با اینکه صاحب کتاب ثقه نبوده است ولی کتاب معتبر است.

❖ **جواب:** اولاً این کتاب مورد اعتماد فقها نیست و کتاب معتبر نیست بلکه روایات آن به جز تعدادی از آنها معتبر شمرده شده‌اند، زیرا که نایب امام عصر «علیه السلام» فرموده‌اند به این روایات عمل شود و ثانیاً با این حال اعتماد فقها به اکثر روایات این کتاب نشانگر این است که شلمغانی در حال اعتدال این کتاب را نوشته است فلذا صاحب کتاب در زمان نوشتن کتاب، ثقه بوده است و بعداً منحرف شده است.

تقریب دوم بر اساس مبنای دوم:

مبنای دوم این بود که راویان ابتدای سند در کتاب فقیه، صاحب کتاب نیستند.

مرحوم صدوق در مقدمه فقیه می‌فرماید:

وَلَمْ أَقْصِدْ فِيهِ قَصْدَ الْمُصَنِّفِينَ فِي إِيرَادِ جَمِيعِ مَا رَوَاهُ بَلْ قَصَدْتُ إِلَى إِيرَادِ مَا أُفْتِي بِهِ وَأَحْكُمُ بِصِحَّتِهِ وَأَعْتَقِدُ فِيهِ أَنَّهُ حُجَّةٌ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ رَبِّي تَقَدَّسَ ذِكْرُهُ وَتَعَالَتْ قُدْرَتُهُ

من در این کتاب هر روایتی را نقل نمی‌کنم و تنها روایتی را ذکر می‌کنم که حکم به صحت آنها کنم و حجت باشد بین خودم و خدا.

فلذا تمام روایات «فقیه» در نزد مرحوم صدوق، صحیحه بوده‌اند، البته منظورمان صحیحه به اصطلاح امروزی نیست بلکه مقصودمان این است که از امام صادر شده است.

پس مرحوم صدوق در اینجا، شهادت می‌دهد که تمام روایاتی که کتاب فقیه ذکر می‌کند، معتبر هستند. در جایی که شهادت بر صحت علی الاطلاق روایات یک کتاب می‌دهند، راهی ندارد که یک جا شهادت بر صدور همه این روایت ها بدهند مگر این که روات این احادیث ثقه باشند و نمی‌شود گفت که همه یا اکثر روایات محفوف به قرینه بر صحت بوده‌اند.

از جمله روایاتی که در کتاب فقیه ذکر شده است، همین روایت عمر بن حنظله می‌باشد.

نکته: شهادت بر صحت، احتمال دارد از روی حس باشد و احتمال دارد از روی حدس باشد، در احتمال حدس و حس عقلاً حمل بر حس می‌کنند فلذا در اینجا هم که احتمال حس (وثاقت روات) و حدس (اجتهاد و حدس از روی قرینه) وجود دارد، حمل بر شهادت حسی می‌کنیم.

❖ **اشکال اول** بر تقریب دوم که بر اساس مبنای دوم است:

هر چند قبول داریم که در شهادت محتمل الحدس و الحس، حمل بر شهادت حسی می‌کنیم ولی راه حس، منحصر در ثقه بودن راوی نیست بلکه چه بسا خبر مستفیض یا متواتر بوده است و از این طریق برای شخص علم به اعتبار این حدیث ایجاد شده است، که این موارد نیز از شهادت از روی حس محسوب می‌شود ولی با اینکه روایت مستفیض یا متواتر بوده است، صدوق تنها یک سندش را ذکر کرده است، فلذا با این راه وثاقت روات مذکور در کتاب فقیه، اثبات نمی‌شوند.

۱. من لا یحضره الفقیه؛ ج ۱؛ ص ۲

❖ **اشکال دوم** بر تقریب دوم که بر اساس مبنای دوم است:

قاعده‌ای که می‌فرماید در محتمل الحدس و الحس، حمل بر حس می‌کنیم تنها در مورد شهادت و حکایت می‌باشد، ولی اگر شخصی نظر و رای خودش را بیان می‌کند (احکم بصحته) و در مقام اخبار و حکایت نیست، در صورت شک در حسی و یا حدسی بودن، نظر و رای او از حجیت می‌افتد.

نتیجه: وجه دوم برای اثبات وثاقت عمر بن حنظله، مشکل دارد.

وجه سوم برای اثبات وثاقت «عمر بن حنظله»: مروی عنه مشایخ ثلثه بودن

این وجه یکی از بهترین وجوه است.

این مبنا بسیار مهم است و هر چند اختلافی است ولی تمام نقدهایی که به آن شده است، در جای خودش قابل جواب دادن است، فلذا هیچ نقدی به این راه وارد نیست.

سه نفر مسلم اند (محمد بن ابی عمیر، احمد بن محمد بن ابی نصر بن زنی، صفوان بن یحیی) که شیخ طوسی در عده در باب حجیت خبر می‌فرماید:

و إذا كان أحد الراويين مسندا و الآخر مرسلا، نظر فی حال المرسل، فإن كان ممن يعلم أنه لا يرسل إلا عن ثقة موثوق به فلا ترجيح لخبر غيره علي خبره، و لأجل ذلك سوت الطائفة بين ما يرويه محمد بن أبي عمير [١]، و صفوان بن يحيى [٢]، و أحمد بن محمد بن أبي نصر [٣] و غيرهم من الثقات الذين عرفوا بأنهم لا يروون و لا يرسلون إلا عن موثق به و بين ما أسنده غيرهم، و لذلك عملوا بمراسيلهم إذا انفردوا عن رواية غيرهم .

پس طبق این شهادت، تمام مروی عنه این سه بزرگوار ثقه هستند.

البته اختلاف است که این سخن مروی عنه با واسطه را هم شامل می‌شود یا خیر؟ ولی قدر متیقن این است که این کلام شیخ، شامل مروی عنه بلا واسطه‌ی این سه شخص می‌شود.

صفوان در جای دیگر غیر این روایت مذکور در بحث، از خود عمر بن حنظله بدون واسطه روایت نقل کرده است.

پس عمر بن حنظله جزو مشایخ بلا واسطه صفوان می‌شود، فلذا ثقه است.

وجه چهارم برای اثبات وثاقت «عمر بن حنظله»: مروی عنه اصحاب اجماع بودن

روایت اصحاب اجماع از عمر بن حنظله.

اصحاب اجماع که در کلام کشی آمده است:

قَالَ الْكَشِيُّ: اجْتَمَعَت الْعَصَابَةُ عَلَى تَصْدِيقِ هَؤُلَاءِ الْأَوْلِيَّيْنَ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) وَ انْقَادُوا لَهُمْ بِالْفَقْهِ، فَقَالُوا أَفْقَهُ الْأَوْلِيَّيْنَ سِتَّةَ: زُرَّارَةَ وَ مَعْرُوفَ بْنَ خَرْبُوذَ وَ بَرِيدَ وَ أَبُو بَصِيرَ الْأَسَدِيَّ وَ الْفَضِيلَ بْنَ يَسَّارَ وَ مُحَمَّدَ بْنَ مُسْلِمَ الطَّائِفِيِّ، قَالُوا وَ أَفْقَهُ السِّتَةَ زُرَّارَةَ، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ كَانَ أَبِي بَصِيرِ الْأَسَدِيَّ أَبُو بَصِيرِ الْمُرَادِيِّ وَ هُوَ لَيْثُ بْنُ الْبَخْتَرِيِّ.

١. العدة في أصول الفقه؛ ج ١؛ ص ١٥٤.

٢. رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال؛ النص؛ ص ٢٣٨

أَجْمَعَتِ الْعَصَابَةُ عَلَى تَصْحِيحِ مَا يَصِحُّ مِنْ هَؤُلَاءِ وَتَصْدِيقِهِمْ لِمَا يَقُولُونَ، وَأَقْرَأُوا لَهُمْ بِالْفَقْهِ، مِنْ دُونِ أَوْلَيْكَ السِّتَّةِ الَّذِينَ عَدَدْنَا لَهُمْ وَسَمِينَاهُمْ، سِتَّةَ نَفَرٍ: جَمِيلُ بْنُ دَرَّاجٍ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْكَانَ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَكِيرٍ، وَحَمَادُ بْنُ عَيْسَى، وَحَمَادُ بْنُ عَثْمَانَ، وَأَبَانُ بْنُ عَثْمَانَ، قَالُوا وَزَعَمَ أَبُو إِسْحَاقَ الْفَقِيهَ يَعْنِي ثَعْلَبَةَ بْنَ مَيْمُونٍ: أَنَّ أَفْقَهُ هَؤُلَاءِ جَمِيلُ بْنُ دَرَّاجٍ وَهُمْ أَحَدَاتُ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع).^۲

تَسْمِيَةُ الْفُقَهَاءِ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي إِبْرَاهِيمَ وَ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَجْمَعَ أَصْحَابَنَا عَلَى تَصْحِيحِ مَا يَصِحُّ عَنْ هَؤُلَاءِ وَتَصْدِيقِهِمْ، وَأَقْرَأُوا لَهُمْ بِالْفَقْهِ وَالْعِلْمِ: وَهُمْ سِتَّةُ نَفَرٍ آخَرَ دُونَ السِّتَّةِ نَفَرٍ الَّذِينَ ذَكَرْنَاهُمْ فِي أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)، مِنْهُمْ يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، وَ صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى بِياع السَّابِرِيِّ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَمِيرٍ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمَغِيرَةِ، وَ الْحَسَنُ بْنُ مَجُوبٍ، وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: مَكَانُ الْحَسَنِ بْنِ مَجُوبٍ: الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ وَ فَضَالَةُ بْنُ أَيُّوبٍ، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: مَكَانُ ابْنِ فَضَالٍ: عَثْمَانُ بْنُ عَيْسَى، وَ أَفْقَهُ هَؤُلَاءِ يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَ صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى.

عمر بن حنظله از کسانی است که بعضی از اصحاب اجماع از ایشان روایت نقل کرده است، کسانی که از ایشان روایت نقل کرده اند عبارت اند از: صفوان بن یحیی، عبدالله بن بکیر، عبد الله بن مسکان.

حال بستگی به مبنای ما در برداشت از کلام کشی دارد، چون در این جا سه احتمال داده اند:

۱. هر کجا خبر به یکی از این اصحاب اجماع رسید، بقیه روایات تقه می شوند، فلذا طبق این مبنا وثاقت روایاتی بعدی ولو مع الواسطه از اصحاب اجماع باشند، اثبات می شود، فلذا وثاقت عمر بن حنظله اثبات می شود.
۲. هر گاه خبر به این افراد می رسد، وثاقت روایات اثبات نمی شود لکن خود خبر حجت می شود، در این صورت هر چند وثاقت عمر بن حنظله اثبات نشود ولی چون در روایت مورد بحث «صفوان» وجود دارد فلذا روایت مورد بحث - مقبوله عمر بن حنظله - معتبر می شود.
۳. جمله کشی ارتباطی به توثیق افراد یا اثبات اعتبار روایت ندارد، بلکه ظاهر در این معنا است که خود این افراد بسیار مورد اعتماد علماء بوده اند و در مورد این ۱۸ نفر نزد بزرگان، اتفاق نظر بوده است، که در این صورت برای بحث ما مفید نمی باشد و نه خبر معتبر می شود و نه راوی تقه. ظاهر همین احتمال سوم است.

نتیجه: این وجه برای اثبات وثاقت عمر بن حنظله، تمام نیست و مخدوش است.

۱ (۱) - الذين سبق ذكرهم في ٤٣١ من تسمية الفقهاء من أصحاب أبي جعفر و أبي عبد الله (ع).

۲ (۲) - و يقال للفتي الشاب حديث السن فإذا حذف السن قيل حدث بفتحيتين و جمعه احداث.

۳. رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال ؛ النص ؛ ص ۳۷۵

۴ (۱) - فضالة بن أيوب - خ.

۵. رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال ؛ النص ؛ ص ۵۵۶

